

" بانوگشسپ نامه؛ شادترین منظومه حماسی ایران "

۱. فاطمه مدرسی^۱

۲. زهرا جمشیدی^۲

چکیده

بانوگشسپ نامه یکی از مهم‌ترین منظومه‌های حماسی ایران است. این کتاب منظومه‌ای کوتاه در ۱۰۳۲ بیت و تقریباً بی‌آغاز و شاید ناتمام است، زیرا داستان با زاده شدن بیژن، فرزند بانو به پایان می‌رسد و دربارهٔ پایان کار بانوگشسپ چیزی نیامده است. این کتاب بازماندهٔ دوران ستایش و پرستش ایزدبانوان و الهه‌های مادر در ایران باستان است. از سرایندهٔ این داستان اطلاعی به دست نیامده است و احتمالاً در اواخر قرن ششم این منظومه را سروده است. نکته‌ای که در این داستان نمود بسیار دارد، این است که در سراسر داستان، روحیهٔ شاد و باطراوت دختری پهلوان و ایرانی نژاد خود را نشان می‌دهد، که جز امور و رویدادهایی که باعث شادی او می‌شود چیزی نمی‌طلبد که این شادی نشأت گرفته از اعتماد به نفس بالای اوست. علاوه بر این مورد، انیمای سراینده و روح مادر مثالی موجود در روانشناسی یونگ در خلق بسیاری از سخنان بانوگشسپ و حوادث حول شخصیت او نقشی تعیین کننده دارد. ما در این پژوهش با روش تحلیلی - توصیفی به نشان دادن جلوه‌ها و نمودهای شادی و نبود ذره‌ای حزن و اندوه در این داستان پرداخته‌ایم تا بیان کنیم که چگونه حضور زن، همواره شادی آور و گرمابخش زندگی؛ حتی در اساطیر و حماسه‌هاست. برآیند تحقیق نشان می‌دهد که این منظومه شادترین منظومهٔ حماسی ایران است و جنبهٔ نشاط انگیزی داستان، مدیون حضور، اعمال و روح شاد و زنانهٔ بانوگشسپ است.

واژگان کلیدی: منظومهٔ بانوگشسپ نامه، بانوگشسپ، شادی، فرامرز، انیما، کهن الگوی مادر، حماسه‌های ایرانی.

مقدمه

همانگونه که می‌دانیم هویت ملی و فرهنگی هر قومی را می‌توان در لابه لای داستان‌های حماسی آن قوم یافت. جزء جزء پاره‌های فرهنگی و جامعه‌شناختی ما ایرانیان را می‌توان از خلال داستان‌های حماسی و پیش از آنها در دل اساطیر یافت. هنگامی که خطر اضمحلال فرهنگی و ملی قوم ایرانی خود را در تسلط اعراب و ترکان نشان داد، ایرانیان با جهد وافر و تلاشی بی‌حد، در صدد برآمدند تا سند افتخارات گذشتهٔ خود را حیاتی دیگر بخشند. سند افتخار ملت متمدن و کوشایی که جایگاه تاریخی و فرهنگی خود را، این بار نه با نقل شفاهی؛ که با مکتوب کردن گذشته‌ای پرافتخار به منصهٔ ظهور درآوردند.

شایان ذکر است که حماسه‌ها، خاطره‌هایی بسیار دور از ادواری دورترند که نخست به صورت داستان‌ها و افسانه‌های شفاهی به صورت سینه به سینه نقل می‌شدند، تا زمانی که نیاز جامعه ایجاب می‌کرد به شکلی مکتوب درمی‌آمدند. باید اذعان داشت هرگاه ملتی، هویت فرهنگی و ملی خود را در معرض خطر می‌دید، به تدوین و کتابت

^۱ استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه fatememodarresi@yahoo.com

^۲ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، گرایش حماسی دانشگاه ارومیه jamshidee@yahoo.com

اساطیر و داستان‌های حماسی ملی خود دست می‌بازید و از آنها به عنوان سپری محافظ در مقابل استحاله فرهنگی بهره می‌بردند که در این میان ایرانیان باهوش و فرزانه، موقعیت شناس‌تر از دیگر اقوام بودند؛ زیرا درست زمانی به این امر اقدام نمودند که به علت تسلط بیگانگان، از فرهنگ و تمدن ایرانی جز کالبدی نزار و نحیف چیزی برجای نمانده بود؛ یعنی سده های ۴، ۵ و ۶ هجر

همانگونه که اشارت رفت، لایه‌های پنهان شخصیت جمعی هر قومی، به جلوه‌ای بس آشکار؛ اما ظریف، در حماسه‌ها و روایت‌های ملی آن قوم بروز می‌کند. آنچنان که از سروده‌های نخستین شاعران و گویندگان فارسی زبان برمی‌آید خلق و خوی نژاد ایرانی در دوران اوج و شکوه تاریخی خود؛ چه پیش از اسلام و چه چند قرن پس از آن؛ یعنی پیش از حمله مغول بسیار شادتر از ادوار بعدی است. به عبارتی بهتر، نسل‌های ایرانی، در طول زمان هرچه رو به جلو دارند، از شادی آفاقی دور و به حزن و اندوه انفسی نزدیک‌تر می‌شوند. علت این امر را می‌توان در شکست‌های گاه و بیگاه و تحقیرهای ناروایی که در طول تاریخ بر این ملت نجیب و آزاده تحمیل شده دانست. بی‌تردید بر ارباب فضل و خرد پوشیده نیست که حماسه‌پردازی عصر سامانیان و عرفان‌گرایی عصر سلجوقیان، خوارزمشاهیان و به آیینی بسیار بارزتر و پرمعناتر، پس از حمله مغول، حامل پیام‌ها و دانستنی‌های فراوان برای محقق عرصه روانشناسی تبارهاست.

به هر حال سر آن نداریم که در این جستار به سیاست، تاریخ و مباحث ناسیونالیستی بپردازیم، چرا که پیش از این محققان بسیاری به بررسی این موضوعات پرداخته‌اند. هدف از این پژوهش بررسی روانشناسی حاکم بر داستان بانوگشسپ‌نامه است. حماسه‌ای کم نظیر که برخلاف سایر حماسه‌های ایرانی، بانویی دلاور و زیبا قهرمان آن است.

بانوگشسپ‌نامه، منظومه‌ای کوتاه و فاقد مقدمه است. «این منظومه متعلق است به قرن پنجم هجری و از شرح چند واقعه جداگانه تشکیل یافته است که با یکدیگر ارتباط بسیاری ندارند. بانوگشسپ، دختر رستم و یکی از زنان پهلوان و نامبردار حماسه ایران است که به جنگ شیران می‌رفت و مبارزان را به یک زخم دونیم می‌کرد و شاهان و امیران را اسیر و مطوع فرمان خود می‌ساخت. بر سر این دختر زیبای پهلوان، مناقشه سختی میان بزرگان ایران و درباریان کاووس درگرفت و رستم و کاووس برای ختم این غائله او را به گیو پسر گودرز که میان ایرانیان از همه دلیرتر بود دادند تا مناقشات فرونشیند و نزاع از میان برخیزد.» (صفا، ۱۳۶۶: ۳۰۲، ۳۰۱)

در پس هر یک از رویدادهای موجود در این اثر حماسی، باورها و رسوم وجود دارد که به دوران سرایش این قصه، یعنی دوران اسلامی تعلق ندارد. می‌توان این منظومه را به دورانی بسیار دورتر از فرهنگ کهن ایرانی پیوند داد: عصر گمشده اساطیر که زن به سبب نیروی خارق‌العاده زاینده‌گی و نگهداری از نسل، از ارزشی خاص برخوردار بود و چنان منزلتی داشت که با الهگان برابری می‌کرد. آن هم در سرزمینی که اسطوره‌شناسان و باستان‌شناسان «نشان‌های پرستش الهه مادر و آثاری از زن سروری» را در فرهنگش گزارش کرده‌اند. (نک: آیدنلو، ۱۳۸۴: ۲۴)

در سراسر این داستان حماسی، با روح شاد و جوان بانویی مواجهیم که تمامی ابعاد حماسی منظومه‌اش را تحت تأثیر قرار داده است. فضای شاد و شکوفای این اثر در جلوه‌هایی گوناگون نمود یافته است، از جمله در شروع بی‌مقدمه، جملات کوتاه و شتابناک، شور و شوق حاکی از اعمال بانوگشسپ، جنگ‌ها و کشمکش‌هایی که به فرجامی نیک ختم می‌شوند، حال و هوای دراماتیک اثر که از تراژدی، ناکامی و شکست (برخلاف سایر حماسه‌های طبیعی مشهور) خالی است. علت این امر را می‌توان در حضور شادی آفرین عروس بانویی جستجو کرد که مردان حاضر در این حماسه، هریک به نحوی دلباخته اویند. از پدر و پدربزرگش گرفته تا مردان کشورهای دشمن و بیگانه؛ تا مردان هم وطن و سزاوار او. مردان خاندانش شیفته دلیری‌ها و شادکامی‌های اویند و دیگر مردان عاشق حسن توأم با کمال و بی‌همال او. در ادامه پژوهش به بررسی نشانه‌های شاد و زنانه موجود در داستان می‌پردازیم تا مشخص شود آیا علت فضای شاد این اثر حضور شخصیت شورآفرین و الهه منش بانوگشسپ است یا عوامل دیگر؟

آن چنان که از فرهنگ باستانی ایران برمی آید، ایرانیان نژاده، مردمی شادکام و شادخوار بودند؛ اما رفته رفته به دلایلی چند؛ از جمله شکست از اعراب، حملات مکرر مهاجمان ترک و مهم‌تر از همه حمله مغول، روح ایرانی رفته رفته منزوی و درون‌گرا می‌شود. در این میان، ردپای رفتارهای ملی و تباری را می‌توان در ژرفای اساطیر و حماسه‌ها یافت.

یکی از این حماسه‌های ملی که ریشه در دوران مادرسالاری قوم ایرانی و پرستش و ستایش الهه‌ها دارد، منظومه بانوگشسپ‌نامه است که «منظومه‌ای است در ۱۰۳۲ بیت از سراینده‌ای نامعلوم که همانگونه که ژول مول نیز اشاره کرده، از چهار بخش یا داستان اصلی تشکیل شده است: ۱. به شکار رفتن بانوگشسپ، دختر رستم و فرامرز و کشتن مهتر جنیان و نبرد ناآگاهانه با رستم؛ ۲. داستان شیده، پسر افراسیاب و بانو؛ ۳. خواستگاری سه شاه از بانو؛ ۴. روایت ازدواج گیو با بانوگشسپ» (آیدنلو، ۱۳۸۸: ۱۳)

این منظومه با اینکه نسبت به سایر منظومه‌ها بسیار کوتاه و می‌توان گفت تقریباً ناقص است، بیانگر نکاتی مهم دربارهٔ خلق و خوی اساطیری ایرانیان باستان است. در سراسر این منظومه، روحیهٔ شاد ایرانی، در کسوت اعمال و گفتار بانویی جوان، پهلوان و نژاده به نمایش درآمده است. برخلاف بسیاری از حماسه‌های ایرانی، در این حماسه کوتاه، اثری از اندوه و شکست دیده نمی‌شود. داستان در فضایی شاد و بی‌مقدمه آغاز می‌شود، تولد فرامرز، اولین رویداد شاد این داستان است و پس از آن شادکامی‌های فرامرز و بانو آغاز می‌شود. گفتنی است که تقریباً تمامی حوادث شاد و دور از تلخی داستان، حول محور شخصیت بانو می‌چرخد. اینک به کندوکاو نموده‌های شادزیستی و شادمانی این داستان می‌پردازیم.

۱. فضای بی‌مقدمه، کوتاه و شتابناک داستان

داستان با زاده شدن فرامرز و رشد بی‌وقفه و شتابناک او شروع می‌شود. طی چند جمله، از زاده شدن، پنج سالگی، ده سالگی و شانزده سالگی فرامرز سخن به میان آمده است. در سن شانزده سالگی فرامرز، رستم تعلیم و تربیت او را به بانوگشسپ می‌سپارد. از این پس فضای داستان با حضور بانو، شتابناک‌تر و پر شور و حال‌تر می‌شود. این شادی، خود را در سفرها، شکارها، بی‌پروایی‌ها و شادخواری‌های آن دو نشان می‌دهد. چند مورد در ابیات ذیل، به شادی بانوگشسپ اشاره شده است؛ از جمله:

دل بانو از پهلوان شاد شد فرامرز چون سرو آزاد شد

به هم شاد بودند چون ماه و خور به یک جایشان منزل و خواب و خور

دل و جان ز شادی برافروختش شکار و سواری بیاموختش (بانوگشسپ‌نامه، ابیات ۱۲ و ۱۳ و ۱۴)

شتابزدگی داستان، به خوبی خصلت جوانی و خلق و خوی عجولانهٔ خاص دوران جوانی شخصیت‌ها را به تصویر می‌کشد، افزون بر این، آثار هیجان‌ها و جلوه‌های دخترانگی بانوگشسپ به زیبایی در آغاز داستان و به عبارتی بهتر، در سراسر داستان مشهود است.

شتابزدگی اعمال بانو در همین آغاز، طی چند بیت مشخص می‌شود:

هر آنکه کشان بود عزم شکار یل پهلوان بانوی نامدار

چو مردان به جوشن شدی در زمان سر و موی در خود کردی نهان (همان، ابیات ۱۶ و ۱۷)

اگر شیر پیش آمدی یا پلنگ نمی‌داد بانو یکی را درنگ (همان، بیت ۲۰)

چنان زد به تندی به یال و برش که پنهان شد اندر زمین پیکرش (همان، بیت ۲۷)

برای روشن تر شدن این نکته به ذکر چند شاهد مثال دیگر از این موضوع می‌پردازیم:

بر آن کرّه رخس هر دو سوار شتابان به صحرا چو ابر بهار

سواران شتابان و نخچیر جوی غریوان نهاده به نخچیر روی

به پیش اندرون گرد بانوگشسپ چو باد بهاری همی تاخت اسپ

شتابان زمین کوب و هامون نورد نهان کرد گردون گردان به گرد

برفتند پویان به توران زمین فراوان فکنند صید از کمین (همان، ابیات ۷۳ تا ۷۶)

نخستین برآورد بانو عمود پدر را یکی پیشدستی نمود (همان، بیت ۱۹۵)

۲. شور و شوق، شادخواری و شادمانی بانوگشسپ

بانوگشسپ، پهلوان بانویی است که همواره در پی شادکامی و تمتع از بهره‌های عمر و جوانی است. نمونه بارز این امر را می‌توان در پیشنهادی که به فرامرز برای شکار در مرز توران زمین می‌دهد جستجو کرد، پیشنهادی که علت آن را خوش آب و هوایی آن منطقه بیان می‌کند؛ منطقه‌ای که در دسترس و خطر تسلط دشمنان است. بی پروایی و شیطنت‌های این بانوی جسور در این پیشنهاد به خوبی مشاهده می‌شود؛ زیرا او خود به نیکی واقف است که بودن در آنجا به معنای هر لحظه مواجه شدن با دشمنان و به تبع آن جنگ و ستیز است. گویا این بانو خود در پی ماجراجویی است، این ماجراجویی به گونه‌ای است که زال نگران عواقب آن می‌شود. به همین دلیل است که از رستم خواستار تنبیه و گوشمالی او و فرامرز می‌شود، چرا که شادکامی‌های آن دو امکان دارد منجر به حوادثی ناگوار گردد. در اینجا نیز تأکید بر شادمانی بانوست:

به رستم چنین گفت یک روز زال که فرزندا را بده گوشمال

که هر روز شادان و نخچیر جوی بپویند پویان به دشت رغوی

چو شادان به نخچیر گوران شوند چه حاجت کزین جا به توران شوند

مبادا کمین آوران از کمین بگیرندشان از پی خون به کین

به توران زمینشان برند از نهان به ما ننگ ماند ز خرّم جهان (همان، ابیات ۹۸ تا ۱۰۲)

۳. نبرد با پدر و نیک فرجامی آن

نبرد رستم با بانوگشسپ و فرامرز فرجامی شیرین و شورانگیز دارد، برخلاف جنگ او با سهراب که منجر به تراژدی و خاتمه‌ای دردناک و غم‌انگیز شد. هدف رستم از این جنگ، تأدیب و آزمایش فرزندان است. وی پس از دو روز پیکار سخت و سهمگین با آن دو، با پاره شدن زره و نقابش شناخته می‌شود. ثمرهٔ این نبرد، حصول اطمینان رستم به دلاوری و شکست ناپذیری فرزندان، خاصه بانوگشسپ است. از دیگر جلوه‌های شادکامی و بی‌پروایی بانو، خنده‌های بی‌پروای او در رجزخوانی‌هایش برای پدر، پیش از آغاز نبرد بارستم است:

چو بشنید بانو **بخندید سخت** بدو گفت که ای ترک برگشته بخت
چنین تا به کی ژاژخایی کنی به هرزه همی خودنمایی کنی (همان، ابیات ۱۶۴ و ۱۶۵)

پایان شاد این جنگ خانوادگی به این شکل نمود می‌یابد:

بخندید رستم بگفت ای پسر شوی کامکار جهان سربه‌سر (همان، بیت ۳۷۹)

بگفت این و بگرفتشان در کنار به شادی گرفتند از غم کنار
بیامد به نزدیکشان زال زر ز شادی به کیوان رسانید سر
ببوسید روی فرامرز شیر نشستند شادان در آن آبگیر
بخوردند چیزی و دم برزدند دمی بر لب خشک نم برزدند
وز آنجا به شادی به شهر آمدند وزین داستان داستان‌ها زدند
همه روز بانوی گرد دلیر همان با فرامرز سالار شیر
به نخجیر بودند شادان به هم ز دل دورشان محنت درد و غم (همان، ابیات ۳۸۶ تا ۳۹۲)

۴. سفر شادی برانگیز به صحرای توران و عشق و دلداگی شیده به بانو

بانوی جنگاور و بی‌باک، ناآشنا با ترس و پروا، پس از جنگ با پدر، از فرامرز می‌خواهد که با هم به صحرای توران رفته و بزمی دو روزه داشته باشند. این سفر شاد، توأم است با شیفتگی شیده؛ پسر افراسیاب به بانوگشسپ.

یکی روز بانوگشسپ دلیر فرامرز را گفت کای نره شیر
بیا تا به صحرای توران شویم دو روزه بر آن بوم و بر بغنوم (همان، ۳۹۳ و ۳۹۴)

ابا باز و شاهین و با چرغ و یوز برفتند آن هر دو یل کینه‌توز
شکارافگنان تا به توران زمین که از چرخشان دل نبودی غمین (ابیات ۳۹۹ و ۴۰۰)

هنگام گذر کردن سپاه توران از آن صحرا، فرامرز از دیدن فراوانی سپاه، بیمزده می‌شود. ترس، اضطراب و نگرانی او در پرسش‌های مختصر و مقطع او خود رابه خوبی نشان می‌دهد:

فرامرز گفتش که اینها که اند؟ به نزدیک ما آمده از چه اند؟

گذرشان بدین جای از بهر چیست؟

سپهدار این لشکر گشن کیست؟

(همان، ابیات ۴۱۳ و ۴۱۴)

در مقابل، بانو او را به آرامش فرامی‌خواند و همچون همیشه با روحیه ای شاد و طرب‌انگیز به او پاسخ می‌دهد:

گذارش کنند اندرین شاهراه

چنین گفت بانو که توران سپاه

سپهدار گردیست شمشیرزن

همانا درین نامدار انجمن

به مرگ سپهدارشان سور کن (همان، ابیات ۴۱۵ تا ۴۱۷)

ولیکن تو غم را ز دل دور کن

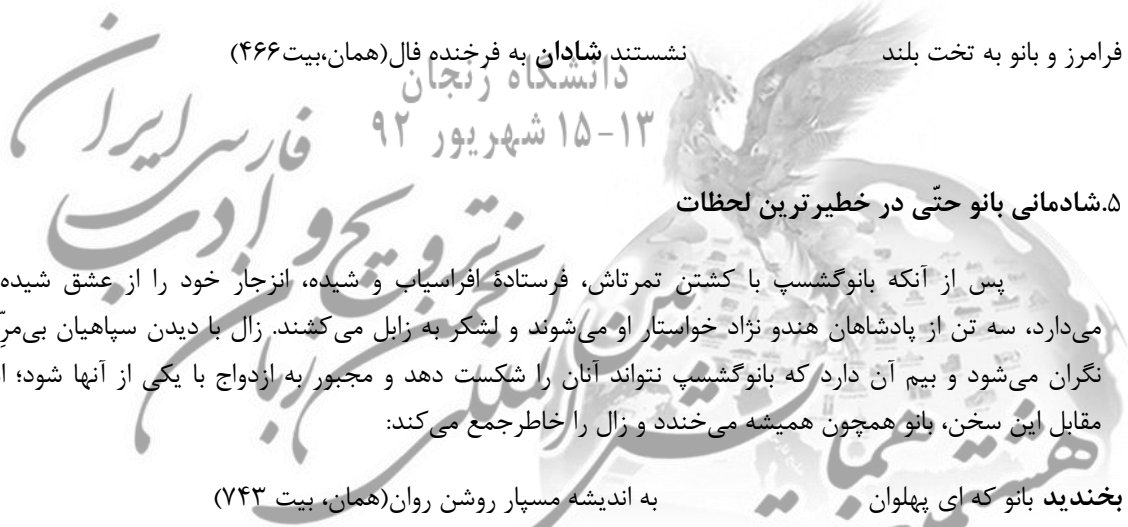
پس از گفتگوی فرامرز و بانو با پیران، کار به میهمانی و سور ختم می‌شود (حوادث یکی پس از دیگری فرجامی نیک می‌یابند). در بزم نیز بانو، با صفت شادمانی معرفی شده است:

نشستند شادان به فرخنده فال (همان، بیت ۴۶۶)

فرامرز و بانو به تخت بلند

دانشگاه رنجان

۱۳-۱۵ شهریور ۹۲



۵. شادمانی بانو حتی در خطرترین لحظات

پس از آنکه بانوگشسپ با کشتن تمرتاش، فرستادهٔ افراسیاب و شیده، انزجار خود را از عشق شیده ابراز می‌دارد، سه تن از پادشاهان هندو نژاد خواستار او می‌شوند و لشکر به زایل می‌کشند. زال با دیدن سپاهیان بی‌مرازه آنها، نگران می‌شود و بیم آن دارد که بانوگشسپ نتواند آنان را شکست دهد و مجبور به ازدواج با یکی از آنها شود؛ اما در مقابل این سخن، بانو همچون همیشه می‌خندد و زال را خاطر جمع می‌کند:

به اندیشه مسپار روشن روان (همان، بیت ۷۴۳)

بخندید بانو که ای پهلوان

ذکر این نکته بایسته می‌نماید که در این منظومه، مجادله‌ها و جنگ‌های دیگر نیز پایان خوشی می‌یابند. در خصوصت یلان ایرانی برای ازدواج با بانوگشسپ، با وساطت رستم همه چیز ختم به شادی می‌شود. در مشاجرهٔ بانو با همسر خود، گیو، نیز با مداخلهٔ رستم، بانو از ستیزه‌جویی با همسر منصرف می‌گردد و این منظومه که با شادی آغاز شده بود، به شادی و شادمانی نیز پایان می‌پذیرد.

۶. زمان، مکان و فضاهای شاد موجود در داستان

یکی از مواردی که می‌توان بر اساس آن به قضاوت دربارهٔ حال و هوای حاکم بر داستان‌ها پرداخت، زمان و مکان‌هایی است که در داستان نقش‌آفرینی می‌کنند. در این داستان، بانوگشسپ و فرامرز همواره در محیط‌ها و مرغزارهایی خوش آب و هوا، دل‌انگیز و فرحناک، شادی بخش و روح‌افزا و در فصل بهار به تفریح می‌پردازند. همچنین باید این نکته را افزود که تمامی مکان‌های این داستان، محیط‌هایی شاد و فرح‌بخشند که در فصل بهار توصیف شده‌اند که نمونه‌هایی ذکر می‌شود:

به هر گوشه‌ای نالهٔ مرغ زار

رسیدند ناگه به یک مرغزار

فشانان ز گل باد بر سر درم

رخ سبزه را ابر شسته به نم

زمین سربه سر سنبل و یاسمین

پر از گور و آهو سراسر زمین

بهشتی شکفته بهار اندروی

نسیمی ز دارالقرار اندروی

ز هر شاخساری شکفته گلی

سراینده بر هر گلی بلبلی (همان، ۷۸ تا ۸۲)

شکار افکنان تا به توران زمین

که از چرخشان دل نبودی غمین

گزیدند سرچشمه ای دلپذیر

کشیدند آن خسروانی سریر (همان، ۴۰۰ و ۴۰۱)

و:

نشسته بر تخت کی شاد بود

به باغی که در سرو و شمشاد بود

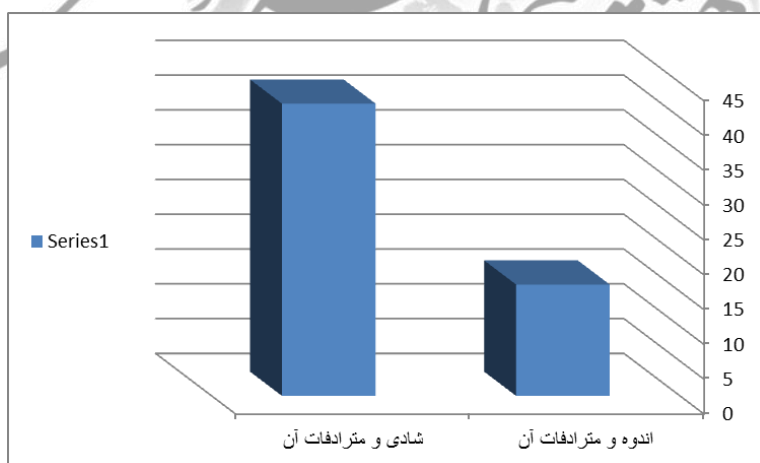
سر اندر سر آورد شمشاد و سرو

خرامان ز هر سو خروشان تذرو

گل و لاله و ارغوان در چمن

ابا سوسن و یاسمن نسترن (همان، ۸۱۱ تا ۸۱۳)

در خور ذکر است که در این داستان (تا آنجا که از محاسبه ما برمی آید) ۴۲ مورد از واژه شادی و ۱۶ مورد از واژه اندوه و مترادفات آنها استفاده شده است که در ادامه، به بررسی بسامد واژه شادی و مترادفات آن در برابر واژه اندوه و مترادفات آن، در این داستان، در قالب یک نمودار می پردازیم:



آنچه که در این منظومه، نقشی مهم دارد این است که جلوه شاد و زنانه منظومه بانوگشسپ، یادآور جلوه مادر مثالی در روانشناسی یونگ است. در خور ذکر است که زن به عنوان انسانی که در آغاز باروراننده، آفریننده و پرورنده انسان دیگری در زهدان خود و زاینده و به جهان آورنده نسل انسان و تربیت کننده و پرورش دهنده آن بوده، به کهن الگوی زن/مادر کبیر در اساطیر و تاریخ تبدیل شده است. به طوری که «اساطیر انواع بسیار گوناگون مادر مثالی را ارائه می دهند. مثلاً مادری که در افسانه دیمیترا و گر به صورت باکره نیز ظاهر می شود و یا مادری که مثل افسانه سیبل- اتیس معشوقه نیز هست. سایر مظاهر مادر به مفهوم مجازی آن، در چیزهایی متجلی می شوند که مبین غایت آرزوی ما

برای نجات و رستگاری است، مانند فردوس، ملکوت خدا و اورشلیم بهشتی.» (یونگ، ۱۳۹۰: ۲۲) زن در بانوگشسب نامه از حوزه زندگی انسانی خود طرد و کنار گذاشته نمی‌شود، بلکه حضورش در همه واقعه‌ها و حوادث روزگار پر رنگ است. به آیینی که در این منظومه، بانوگشسب، هم پروراننده فرامرز است؛ هم معشوقه مردان بسیار و در ضمن جلوه‌ای جادویی هم در کشتن مهتر جنیان دارد. همین جلوه چندانکه بانوگشسب در این حماسه به خوبی نقش مادر مثالی را در روانشناسی یونگ آشکار می‌کند. زیرا «صفات منسوب به مادر مثالی عبارتند از: شوق و شفقت مادرانه، قدرت جادویی زنانه، فرزندی و رفعت روحانی که برتر از دلیل و برهان است، هر غریزه و انگیزه یاری دهنده، هر آنچه مهربان است، هر آنچه می‌پروراند و مراقبت می‌کند، هر آنچه رشد و باروری را دربرمی‌گیرد.» (همان: ۲۴)

نکته درخور ذکر دیگر در این منظومه این است که سراینده بانوگشسب‌نامه (با اینکه قطعاً مرد است)، با بهره‌گیری از عناصر کلامی و رفتار زنانه، نقش شادی آفرین شخصیت زن را به نمایش درآورده است. با توجه به داستان این منظومه، آشکار می‌شود که آنیمای موجود در شخصیت سراینده تا چه اندازه فعال بوده است. اهمیت این موضوع، هنگامی بیشتر آشکار می‌شود که بدانیم در مکتب روانشناسی یونگ، هیچ انسانی دارای روان مطلقاً مردانه یا مطلقاً زنانه نیست. «یعنی فرد انسانی هم نر است و هم ماده. هر مردی یک زن بلقوه در خود دارد و هر زنی مردی بلقوه، جنبه زنانه مرد و جنبه مردانه زن به صورتی وازده و به طور ناخودآگاه در سراسر دوره حیات دوام می‌آورد» (آریانپور، ۱۳۵۷: ۱۵۵) آنیما تجسم تمامی «گرایش‌های روانی زنانه در روح مرد است. همانند احساسات، خلق و خویهای مبهم، مکاشفه‌های پیامبرگونه، حساسیت‌های غیرمنطقی، قابلیت عشق شخصی، احساسات نسبت به طبیعت و سرانجام روابط با ناخودآگاه» (یونگ، ۱۳۷۷: ۲۷۱)

در بانوگشسب‌نامه، آنگاه که سراینده از زبان شخصیت بانوگشسب سخن می‌گوید؛ یا آنگاه که رفتارهای او را به نمایش در می‌آورد، از درونه زنانه خود (به تعبیر یونگ از «انیما»ی خود) بهره می‌گیرد. چنانکه سخنان زنانه سراینده، از قول بانوگشسب شاهد این مدعا است:

فرامرز را گفت نیکو ببین	که خرم بدینسان ندیدم زمین (بانوگشسب‌نامه: ۸۴)
چنان برکشم من زبانت از دهن	که دیگر نگویی بدینسان سخن (همان: ۱۴۲)
بدوزم به تیرت چو سوزن حریر	که تا پر بر آری تو از پر تیر (همان: ۱۴۴)
به نوک سنان چشمت آرم برون	بریزم اکنون درین دشت خون (همان: ۱۴۵)
مگر آن که نایی بدین رهگذر	وگر آیی آرم دو چشمت به در (همان: ۲۶۸)

در این منظومه نیمه زنانه وجود آدمی یعنی «زن» درون انسان آنچه در درون زن و مرد به عنوان یک واحد انسان مشترک است [از درون جنس زن سربرآورده و تجربیات و حس‌ها و درک و نگاه خود از جهان و رفتار زنانه را با زبان زنانه نشان می‌دهد:

ز شرم پدر تیغ از دست خویش	بینداخت بانو سرافکنده پیش (همان: ۳۷۳)
جهانجوی بانوی چین بر جبین	بگفتا مرا با شما نیست کین (همان: ۶۳۰)
برافروخت رخسار بانو چو ماه	بدو گفت دستان که ایدون سپاه (همان: ۷۳۸)
ز شرم پدر آن بت دلربای	فکنده سر خویش بر پشت پای (همان: ۱۰۱۷)

نتیجه:

منظومه حماسی بانوگشسپ‌نامه، یکی از داستان‌های ناب ایرانی دربارهٔ دختر جهان پهلوان شاهنامه، رستم است. برخلاف غالب داستان‌های حماسی ایران که بخش‌هایی از داستان، بستری است برای بیان آلام روح ایرانی و بیانگر شکست‌ها و تراژدی‌هایی که بر این قوم رفته است، در این منظومه اثری از این مباحث دیده نمی‌شود.

شخصیت پرنشاط قهرمان اصلی این داستان که بانویی پر شور و هیجان است، بر سراسر این داستان اثر بخشیده است و شادی و فضای گرم زنانهٔ این اثر، مرهون حضور شادمانهٔ اوست که شخصیت سنت شکن این پهلوان بانویی ایرانی از درشتی رفتار و کردار مردانهٔ حماسه‌های ایرانی کاسته است.

برایند این پژوهش حاکی از آن است که این داستان فضایی بسیار شاد، گرم، پر از موققت، خالی از تراژدی و اندوه و بستری وسیع برای حوادث شادی بخش و نیک فرجام است. حتی آنجا که لحظه‌ای فضای داستان از شادی فراخ خود، اندکی دور می‌شود، متوجه می‌شویم که حادثه‌ای سوری باعث این اندوه شده است و اندوه واقعی نیست. یکی از این موارد، حزن و اندوه فرامرز و بانوگشسپ از عدم موققت در نبرد با رستم است که به صورت ناشناخته به پیکار آنان آمده است، این اندوه دیر نمی‌پاید و خاتمهٔ شیرین آن، با شناسایی رستم، اندوه را به شادی و بزم تبدیل می‌کند.

مخلص سخن آنکه این داستان، شادترین منظومهٔ حماسی ایرانی است و دلیل اصلی آن را می‌توان در شخصیت شاد و ماجراجوی بانوگشسپ دانست. بانویی دلاور و بی باک که همواره در پی ماجراجویی است و در ماجراجویی او همین بس که همواره مرز و دشت‌های توران (سرزمین همیشه دشمن حماسه‌های ایرانی) را برای شکار و گستردن بساط بزم برمی‌گزیند و جالب آنکه فرامرز همواره مطیع خواسته‌های اوست. گویا طبع ناآرام و پر هیجان دختری جوان و پهلوان، بمانند پدرانش در پی درگیری، جنگ و ستیز است؛ جنگ و ستیزی که برای او فرح بخش و آکنده از نشاط است. در این منظومه، آئیمای شخصیت سراینده، نقشی تعیین کننده در آفرینش شخصیت شاد بانوگشسپ دارد، یعنی آنگاه که از زبان بانوگشسپ سخن می‌گوید یا رفتارهای او را به نمایش می‌کشد، روحی زنانه در شخصیت مردانهٔ سراینده، که هر لحظه خود را بیشتر در خلال حوادث داستان نشان می‌دهد، متجلی می‌شود. بدین سان از طرفی شخصیت زنانهٔ بانوگشسپ یادآور جلوهٔ مادر مثالی موجود در روانشناسی کارل گوستاو یونگ می‌گردد: شخصیتی شاد، پروراننده، مهربان، شایستهٔ عشق ورزی پهلوانان بسیار با داشتن قدرتی الهه وار.

منابع و مآخذ

۱. آریانپور، امیرحسین، (۱۳۷۵)، **فرویدیسم با اشاراتی به ادبیات و عرفان**، چاپ سوم، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی با همکاری انتشارات امیرکبیر.
۲. آیدنلو، سجّاد، (۱۳۸۸)، **متون منظوم پهلوانی (برگزیده منظومه های پهلوانی پس از شاهنامه)**، چاپ اول، تهران: انتشارات سمت.
۳. آیدنلو، سجّاد، **نمادزندگی وزايندگی**، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ی ۹۳، تیر ۱۳۸۴.
۴. **بانوگشسپ نامه**، به تصحیح روح انگیز کراچی، (۱۳۸۲)، چاپ اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۵. صفا، ذبیح الله، (۱۳۶۳)، **حماسه سرایی در ایران**، چاپ چهارم، تهران: انتشارات امیرکبیر.

۶. رزمجو، حسین، (۱۳۸۸)، قلمرو ادبیات حماسی ایران، چاپ دوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۷. یونگ، کارل گوستاو، (۱۳۷۷)، انسان و سمبل‌هایش، چاپ اول، تهران: انتشارات جامی.

۸. یونگ، کارل گوستاو، (۱۳۹۰)، چهار صورت مثالی، چاپ سوم، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.

